

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به واجب کفایی را مرحوم نائینی مختصر فرمودند. لکن خوب بیشتر جنبه های فقهی اش شاید بیشتر مطرح باشد و تطبیقاتش در فقه. اجمالش در بحث اصول، ایشان واجب کفایی را ارجاع دادند به واجب تخییری که از قبیل واجب تخییری است، لکن در واجب کفایی، تخییر مابین در واجب تخییری بین متعلق تکلیف افرادی است که متعلق تکلیف هستند و در واجب کفایی بین افراد مکلفین.

عرض کردیم بسیار بعید است این مطلبی که ایشان فرمودند. در باب واجب کفایی، مخاطب و مکلف، مجموع هستند. این مجموع هم نه مراد کل جامعه است که حالا به ذهن آمد. مثلاً فرض کنید شما در اینجا که در خدمت شما هستیم، مجموعه ای تشریف دارند، کسی وارد می شود و سلام می کند، آیا جواب سلام واجب کفایی است؟ یعنی یک نفر جواب بدهد کافی است؟ یا واجب عینی است؟ یعنی کل واحدین باید جواب بدهند؟ این مثلاً مثال واجب کفایی است که خیلی واضح است، که آیا همه افراد باید جواب بدهند؟ یا یک نفر جواب دهد واجب است؟

مثل طلب علم، اجتهاد و فقاہت که بنا بر معروف واجب کفایی است. مثل جهاد که بنا بر معروف واجب است. غرض مثالی که تا می گویند مراد مجموع است. راجع به علم و این ها فقاہت، «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ». واضح است که بر همه باید «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً». ذیل قبلش این است، لازم نیست همه مؤمنین، «فَلَوْلَا نَفَرَ» از هر گروهی عده ای بیایند «فَلْيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»، که مثلاً تفقه واجب باشد.

پس بنابراین، مراد از واجب کفایی، آن عملی است که بر مجموعه ای واجب می شود. آن وقت این مجموعه هم دو جور است. یک دفعه مجموع را به لحاظ مجموع در نظر می گیریم، این به آن می گویند عام مجموعی. در عام مجموعی، آن هیئت ترکیبی در نظر گرفته شده. یعنی در نظر گرفته شده که مثلاً گفت: «اکرم فقهاء البلد مجموعاً»، یعنی مجموعاً فرض کنید بیست تا فقیه در شهر هست، هر بیست تایی آن ها را اکرام بکنند. به حیثی که اگر یکی فوت کرد، یکی فوت نبود، دیگر نوزده تا واجب نباشد. این ها را اصطلاحاً عام مجموعی می گویند.

در اصول هم متعارف شده است، عام مجموعی و عام استغراقی و عام بدلی، شنیده اید دیگر در اصول. ما در محلش عرض کردیم عام مجموعی عام نیست، یک واحدی عام نیست، عمومیت ندارد. معیار اصلی در عام، صحت انطباقش بر افراد کثیر، این فقط یک فرد دارد. مجموع بیست تا مجتهد، این عام نیست اصلاً. این حکم یک مرکبی دارد، لکن مرکبی که اجزای آن مثل هم هستند.

مثلاً خانه مرکب است لکن اجزای آن فرق می کنند، فرض کنید یکی آشپزخانه است، یکی حمام است، یکی حیاط است، یکی اتاق است، یکی ایوان است، اجزای خانه فرق می کنند، لکن در مثل «اکرم فقهاء البلد» اگر مجموعاً مراد باشد، اجزای آن مثل هم هستند. این فقیه است، آن هم فقیه، مثل همدیگر هستند. و الا اینجا مرکب عام نیست، اصلاً صدق عام درش نمی کند.

و ایضا عرض کردیم، الان شواهدی هم نداریم در لغت عرب، برای لفظ عام مجموعی لفظی وضع شده باشد. برای عام استغراقی هست، عام بدلی هست، اما برای عام مجموعی، مگر با قرائن، به قول ما با یک معنای اسمی بخواهیم اثباتش بکنند. یک هیئت باشد دلالت بر عام مجموعی بکند در لغت عرب نداریم.

اما مراد ما در اینجا از مجموع یعنی المجموع به لحاظ آحاد نه هیئت ترکیبی. یعنی بر این مجموع، مجموع ممکن است سی نفر باشند، چهل نفر باشند، بیست نفر باشند. مجموع ممکن است به لحاظ یک اتاق باشد، ممکن است به لحاظ یک شهر حساب بکند، ممکن است به لحاظ یک عشیره حساب بکند. مجموع یعنی افراد، آحاد. آحاد را در نظر گرفته، بدون اینکه یک مخاطبی را به عنوان خاص در نظر بگیرد، می گوید مثلاً این کار را بکنید.

باز پس مراد از مجموع، هیئت اجتماعش مراد نشده، افراد. این هم اختصار، چون خودش هم اختصار گفت ما یک توضیحی دادیم. و امثال این هست، مسئله جهاد هست، مسئله؛ البته این مسئله جهاد و دفاع، این در جوامع بشری همیشه فرق می کرده و حالات هم فرق می کند. در یک حالاتی، فقط به افراد معینی که دارای توانایی معینی هستند، می گویند بروید به جبهه. یک زمان نه، افراد را توسعه می دهند، یک زمان می گویند نه. کوچک و بزرگ وزن و مرد و بچه و بزرگ اسلحه بردارند، الی آخره کیفیت تعلقش به زمان ها عوض می شود.

بعد از مسئله عام کفایی و عام تعیینی، و اما در شریعت هم داریم. می ماند بعضی از امثلة مطلب، که عرض کردیم مشهورترین مثالش هم تجهیز میت است در کتب اصولی، شاید آن از قبیل عام کفایی نباشد، شاید مثلاً. دیگر آن بحثش، بحث فقهی است که باید برگردیم به فقه. درباره این موارد دیگر هم مثل سلام، این هم بحث فقهی است، که آیا رد سلام بر مجموعه، از قبیل عام کفایی است؟ یک نفر جواب داد کافی است؟ یا نه، باید تمام آن مجموعه تک تک جواب بدهند؟ این بحث مربوط به فقه است، اما تعریف اجمالی عام کفایی این جوری است، تعریف اجمالی اش. به واجب تخییری هم به نظر ما بر نمی گردد.

یکی از حضار: آنجا که فرمودید عام مجموعی نداریم اینکه مثلاً در مورد دوازده امام می گویند که باید ملتزم به دوازده امام باشیم، این مجموع...

آیت الله مددی: خب شما به ماهم اضافه کردید دیگر. می خواهم بگویم لفظی وضع نشده است. شما کلمه به ماهم آوردید یعنی هیئت مجموع، باید دوازده تا؟

یکی از حضار: به ماهم نه، همان

آیت الله مددی: دوازده تا ممکن است که بگوید واحد واحد باشد، ممکن است بگوید کل.

لفظ خودش عرض کردم در لغت عرب، مثلاً می گوید: «اکرم مجموع الفقهاء»، «اکرم جمیع الفقهاء»، بگوید مجموع یا جمیع، احتمال دارد عام استغراقی باشد، احتمال دارد عام مجموعی باشد. باید با یک شواهدی اسم، یک لفظی در لغت عرب برای عام مجموعی ما نداریم. برای عام استغراقی داریم، برای عام بدلی هم داریم، اما برای عام مجموعی نداریم، هدف ما این بود. کما اینکه لفظ هم نداریم، چیزی هم به اصطلاح آن نکته ای که عرض کردم، صدق عام هم بر این مشکل است.

چون عام یعنی قابل انطباق بر افراد، شبیه کلی، کلی در منطق می گویند. این فرد واحدی است، فرد واحدش چیست؟ مجموع بیست تا فقیه. پس مفرد این، مرکب از اجزایی است که اجزای آن با همدیگر مثل هم هستند. فرقتش این است. مرکب از اجزای متساوی است و الا مثل خانه است، فرقی نمی کند. چطور می گوئیم خانه، زمین غیر از خانه است، زمینی که صاف است، خانه آن چیزی است که ساخته شده، خانه حیاط دارد چه دارد، الی آخره الی آخر تشکیلات. این را مرکب می گویند، عام مجموعی نمی گویند.

و بعد هم می فرمایند که واجب یا موقت است یا غیر موقت. یعنی یا واجب وقت معینی دارد یا ندارد و موقت هم یا مضیق است یا موسع. مضیق این است که، چون ببینید خود عمل که تکلیف به آن تعلق می گیرد، یک زمانی دارد. آن زمانی که برای خود عمل در نظر گرفته شده، با آن زمانی که در نظر گرفته شده عمل را در آن انجام بدهد، گاهی با هم مطابق اند، این می شود مضیق.

مثلاً روزه گرفتن از فجر است تا الی اللیل، تا غروب خورشید، تا مغرب الی اللیل، «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ». این خود روزه، زمانش این مقدار است، یعنی زمان روزه گرفتن برای انسان این مقدار است، زمانی هم که برایش واقع شده همین مقدار است. زمانی است که به اصطلاح از فجر است تا مغرب، یعنی زمان هر دو یکنواخت است، با هم می خورند. این را اصطلاحاً به آن می گویند مضیق. مثلاً حج واجب مضیق است.

اما نسبت به نماز، فرض کنید زمان نماز ده دقیقه است، اما وقتی که برای قرار داده است پنج ساعت است، این را به آن می گویند موسع. اگر زمان خود عمل کمتر باشد نسبت به زمانی که برای انجام عمل قرار داده، به این می گویند موسع، زمان وسیع تری دارد.

خب هم در مضیق اشکال شده، ایشان اشکال مضیق را آورده، هم در موسع اشکال شده. مثل بوی سوختگی می آید من اشتباه می کنم.

یکی از حضار: بله.

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: بله، به نظر من بوی سوختگی حالا از کلی است.

آیت الله مددی: بیرون باشد، داخل باشد. بله آقا؟

یکی از حضار: از بیرون است.

آیت الله مددی: علی ای حال.

پس بنابراین راجع به مضیق اشکال شده که اگر زمانش محدود باشد، این که مرحوم نائینی اشکال کردند، که اگر زمانش محدود باشد، پس چطور نیت آن عمل یعنی فعل انجام داده؟ چون باید عمل نیتش از ابتدا، از اول هم که زمان عمل است، این نیت عمل به چه صورت است؟ مرحوم نائینی فرمودند، جوابش همتی این مطلب واضح است، خب حالا فرض کنید متصل به زعم آن عمل آنما. اما فرمودند در بحث ترتب، آن بحث ترتب خودش.

در باب اینکه در باب موسع هم اشکال شده که واجب موسع معنا ندارد. به نظر من از ابوحنیفه نقل شده این اشکال، که آن جایی که واجب موسع است، در حقیقت، واجب همان فرد اول است. یعنی شما در مثلاً زمان اول که اذان ظهر گفته می شود، متصل به زمان اذان، وقت نماز ظهر است. وقت تا فرض کنید مثلاً می گوید سه ساعت وقت دارید، این های دومی و سومی بدل آن هستند، اونی که تکلیف است همان اولیه، تکلیف به اولین تعلق دارد، دقت کردید؟ دومی و سومی و چهارمی بدل آن هستند. این هم یک رأی مثلاً.

رأی دیگر هم این است که نه، هر کدام را که مکلف انجام داد، این تکلیف واقعی به این است. نمی شود تکلیف به موسع معقول نیست. خب این مطلبی که گفت، اگر راست باشد، برای ایشان باشد یا کسی دیگری است، هر دو اشکال بی مزه است.

بعد ایشان وارد بحث دیگری شدند، یعنی عده ای از ابحاث را در بحث موقت وارد شدند که خب انصافاً هم جای بحث دارد، در باب اینکه در

موقتات اصل اولی چیست؟

چون آن مشکل اساسی در باب موقتات، که خیلی هم محل کلام است و محل ابتلاء و محل فتوا هم هست، که آیا در باب موقتات، اگر تکلیف تعلق پیدا کرد، به یک عملی در یک وقت معین و زمان معینی، آیا با انقضاء آن زمان، هنوز تکلیف باقی است؟ قضا، به قول آقایان به امر اول است؟ البته مرحوم نائینی کلمه قضا در اینجا مجازاً گفته شده، والا معنایش همان بقای امر اول است، دیگر قضا نیست. بله، مراد از کلمه قضا را ایشان فرمودند قضا، مراد این است که، چون قضا تابع فوت است، چون تابع فوت است، چون در وقت خودش فوت شده و خارج وقت انجام می‌دهد، این را به آن می‌گویند قضا. به حساب می‌شود گفت که تقریباً البته مرحوم نائینی نفرمودند، لکن می‌شود گفت به این معنا که مراد این آقایانی که قضا به امر اول هستند، یعنی هنوز آن تکلیف باقی است. نه اینکه عین آن تکلیف، که ایشان می‌گویند این دیگر قضا نیست اگر این هم تکلیف باشد.

عرض کنم که برای اینکه جواب مرحوم نائینی هم روشن شود، کلمه قضا در لغت استعمالات متعدد دارد؛ در خود قرآن هم همین طور است و «قضى ربك الا تعبدوا الا اياه». این در خود قرآن هم قضا به معنای مختلف آمده و مثلاً در امر تکوینی هم دارد «فقضاهن سبع سموات» خدا هفت آسمان قرار داد. لفظ قضا در امور تکوینی هم آمده، در شریعت هم آمده، در اموری که مربوط به فصل خصومت است «انما اقضى بینکم بالبینه و البینات» در آنجا هم آمده، یعنی قضا در استعمالات عجیبی در لغت عرب دارد.

در این کتبی که درباره قضا نوشته‌اند خیلی هایشان در اولش معانی متعدد درباره قضا را دارند آقایان به آنجا مراجعه کنند دیگر احتیاج به بحث زیادی ندارد. آن وقت بحث حدود ده معنا بیشتر برای قضا آورده‌اند. آیا این‌ها به نحو مشترک لفظی است یا قضا خودش یک امر واقعی، یک امر به اصطلاح وحدانی است؟ اینکه «قضاهن» یا «قضا ربك» یا «انما اقضى بینکم» کتاب قضا مثلاً تمام این موارد، این‌ها از موارد تطبیق یا انطباق این عنوان بر آن است؟ با تأمل در موارد استعمال کلمه قضا یکی هم همین قضا که ما می‌گوییم. اصلاً در یک روایت واحده داریم من روایت دیگر ندیدم در روایت واحده است «یقضیه عقوبتاً». اصلاً قضا را یک نوع کیفر قرار داده که آن عمل را قضا بکند به عنوان کیفر، کیفر این کار که انجام نداده «یقضیه عقوبتاً». یک روایت واحده است هنوز دوم هم ندیدم من. البته آقایان هم بحث کردند بحثی ندارد به نظر من.

پس بنابراین مرحوم نائینی می‌خواهد بفرماید قضا در این جایی که شما می‌گویید هنوز امر اول باقی است دیگر قضا نیست. عرض کردم شاید توجه نکرد قضا در لغت عرب و در استعمالات قرآن چون استعمالات متعدد دارد این معنایش این است؛ قضا به این معناست اجمالاً اینکه انسان یک کاری را با تمام شرایط و خصوصیات و کیفیت و رفع موانع و این‌ها به پایان برساند، در آن این کلمه هست.

این تمام کردن، دقت می‌کنید چه می‌خواهم بگویم؟ نه اینکه انجام بدهد، پایان کار؛ آن به قول آنها چه می‌گویند؟ پایان، پایان کار، آن پایان کار را، یعنی در ایشان این نظر شده که این کار به پایان برسد.

«انما اقضى بينكم» پیغمبر فرمود من قضاوت می‌کنم؛ یعنی با یمین و با بینة این دعوا را تمام می‌کنم، این دعوایی که بین؛

یکی از حضار: رفع خصومت

آیت الله مددی: رفع خصومت اصطلاح ماست. این خیلی دقت کردید؛ یک کاری را با کمال اتقان، با در نظر گرفتن شرایط و تمام خصوصیات به پایان برساند «فقضاهن سبع سموات» هم همین است.

یکی از حضار: فاذا قضيت الصلاة فانتشروا في الارض

آیت الله مددی: ها یعنی نماز دیگر تمام شد. چرا؟ چون در روز جمعه‌ای بود که مردم مشغول نماز جمعه بودند، یک عده از اینهایی که از حبشه آمده بودند، چون اینها یک رقص مخصوص داشتند، رقص دارند می‌گذارند برای این سرخپوست‌های آمریکا این سیاه‌ها هم یک رقص خاص خودشان را داشتند. این‌ها مشغول بودند یک جنسی آورده بودند، مشغول سر و صدا و بوق و کرنا بودند، عده‌ای از مسلمان‌ها وسط نماز رفتند به طرف آن‌ها، «اذا رأوا تجارتاً أو لهواً»، لهواً همین به اصطلاح رقص خاص سیاه‌پوست‌ها رفتند آن طرف «لا تفضوا اليها» نماز جماعت را ترک کردند. لذا دارد «اذا قضيت الصلاة»، وقتی نماز به پایان، دقت کردید؟ وقتی نماز با تمام شرایطش، دقت کردید؟ نه اینکه حتی اگر این بگوید آقا من تند تند خواندم سلام دادم مثلاً نه، «اذا قضيت الصلاة» نماز، نماز جماعت بود رسول الله نماز جمعه می‌خواندند، نماز با تمام شرایطش و رفع موانعش و با تمام خصوصیاتش به پایان برسد، «قضيت» همین است. پایان آن کار، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟ قضا این است «وقضى ربك» این امر نهایی الهی این است «وقضى ربك»، این امری که به پایان می‌رسد، کتاب قضا هم برای همین جهت به آن قضا می‌گویند.

اینکه می‌گویند قضا به امر اول را حالا مرحوم نایینی اشکال فرمودند، این قضا به این است که اگر می‌گوییم به امر اول، نایینی می‌گوید قضا صدق نمی‌کند، قضا باید فوت باشد، نه، این قضا به این معناست. یعنی شما در وقتی که موقت بود نماز خواندید، خب حالا باید تصویر بکنیم چرا قید وقت آورد؟ یا باید بگوییم افضل افراد است، یا یک نکته‌ای داشته وقتی آورده، خب بی نکته نمی‌شود که وقتی بیاورد؛ بگوید نماز است تا غروب آفتاب بخوانی. خب اگر از غروب آفتاب گذشت می‌خواهید خارج وقت بخوانید، دقت کردید؟ اسمش را می‌گذارند قضا. نایینی می‌گویند مسلماً مسامحه نیست. حتی اگر بگوییم به امر اول توجه نفرمودند مراد از، چون می‌گویم این در بحث قضاوت این را دارند و یک نتیجه واضحی هم نگفتند، من این نتیجه واضح را خدمتان عرض کنم، کاری را انسان با تمام شرایطش و موانعش و رفع موانعش و با تمام خصوصیاتش به پایان برساند، تا آخر، به پایان برساند، آن وقت می‌گویند قضا.

این نظر به این است که به هر حال وقتی گفت نماز در وقت بخوان، وقت بالاخره تأثیر دارد، بیخود که نگفتند در وقت بخوان. پس حالا که با شرایطش نخواند، دقت کردید؟ هنوز آن امر صلاتی هست، الان قضا بکند، یعنی پایان برساند آن را با تمام خصوصیات. پس اینکه نائینی می فرماید مسامحه نه، کم لطفی فرمودند. البته عرض کردم در فکر فقها این است که قضا یعنی وقتی یک عمل تمام شده، شما می خواهید تازه شروع کنید عمل دیگری را. این درست است به این معنا، اما اصل کلمه قضا این بوده؛ اصل کلمه قضا انسان یک کاری را با تمام لوازمش و شرایطش و رفع موانعش و برداشتن موانع و این ها را بردارد، عدم الموانع و فلان و همه را انجام بدهد، بعد به پایان برساند، به این می گویند قضا.

یکی از حضار: آن وقت استاد این چه تناسبی داشته با این عملی که در وقتش انجام نشد، فوت شد، بعداً دارد انجام می شود این قضا با این چه تناسبی داشته؟

آیت الله مددی: تناسبش این است که می گویم دیگر، بالاخره وقت که ذکر شده یک نکته ای دارد، حالا فرض کنید افضل افراد، آن که می گوید هنوز به امر اول است می خواهد بگوید امر اول باقی است، بالاخره امر اول باقی است، بعد از وقت، این ذکر وقت برای چه بود خوب؟ مگر او امر اول باقی؟ این ذکر وقت برای چه بود؟

یکی از حضار: آن عملی که دارد بعد از وقت انجام می شود این دیگر به پایان رساندن یک عمل با همه این شرایط و این ها نیست.

آیت الله مددی: عمل اول را به پایان رساند. عملی که در وقت بود

یکی از حضار: اگر آنطور باشد که قضا نمی کردیم ما. اگر در نماز یا هر چند دلیل خاصی نبود که ما قضا نمی کردیم،

آیت الله مددی: خب این ها می خواهند بگویند همان دلیل خاصش همین است، عامش هم همین است. دلیل خاصی؛ چون شما ذهنتان رفته که قضا به امر جدید، این ها که می گویند به امر اول این توجیه آن کلام است. آنها که می گویند امر اول است شما ذهنتان رفت روی امر جدید. کسی که می گوید قضا به امر اول است مرحوم نائینی باید بگوید که آن امر اول هنوز باقی است اگر امر اول هنوز باقی هست، چرا به آن قضا می گوییم، باید فوت بکند عبارتش هم بخوانید.

«ولا يخفى ما في هذا التعبير من مسامحة لوضوح ان لا معنى لتسمية الفعل قضاء مع دلالة الدليل الاول على بقاء الوجوب في ما بعد الوقت»،

اگر باقی هنوز هست چرا به آن قضاء می گویند؟ دقت کردید؟ این اشکال است، چون قضاء معلوم است، «بل يكون الواجب بعد الوقت هو ذلك

الواجب بعینه قبل الوقت فلا معنى لاطلاق القضاء علیه»، چرا لا معنى چون قضاء صدقش بر فوت است، فوت نشده که. اقضى ما فات. اقضى ما فات فوتی نشده، شما می گوید امر اول باقی است، اگر امر اول باقی است فوتی نشده، پس اگر گفتیم قضا مسامحه است، دقت کردید.

جواب بنده روشن شد؟ نه آقا، امر اول می گوئیم، مسامحه هم نیست، چرا؟ چون قضا تابع فوت نیست، اشتباه نشود. قضا خودش در لغت اساساً به معنای به اصطلاح کاری را با دقت و با خصوصیاتش به اتمام برسانیم، که عرض کردم آیات مبارکه هم همین طور است: «فقضاهن سبع سموات»، «انما اقضى بینکم»، کتاب قضا هم به همین معناست. می خواهد دعوا و اختلافی که بین طرفین است به پایان برساند، تمامش بکند. اینکه در روایت هم دارد که قاضی «هذا من مجلس لا یجلس فیہ الا نبی او وصی او شقی» هم اشاره به همین است، آن کسی که می خواهد در آن مقام بنشیند باید این صلاحیت را داشته باشد، این اختلاف را به پایان برساند. این یا نبی است یا وصی نبی است یا شقی یک انسان به درد نخوری است.

علی ای حال روشن شد مراد من چیست؟ اینکه می گوید «لا یجلس فی مجلس» تمام این شرایط اشاره به این مطلب است که کسی باید باشد که بتواند این دعوا را با تمام خصوصیاتش به پایان برساند. پیغمبر اکرم می فرمایند من برای پایان رساندن، تمام کردن، اتمام، این راه را دارم؛ یا یمین است یا بینه است «انما اقضى بینکم بالایمان والبیّنات». روشن شد؟

پس اینکه ایشان فرموده مسامحه است نه، مسامحه ای نیست. ایشان به اصل ریشه قضا؛ بله، الان قضا در ذهن فقها یعنی قضا ما فات، در ذهن فقها این طوری است، مخصوصاً که این روایت هم هست «اقضى ما فات» البته مرحوم نایینی این روایت را آورده بعد می خواند بعد می گوئیم ان شاء الله. «اقضى ما فات»، «اقضى ما فات کما فات». این «اقضى ما فات» را دلیل گرفتند بر اینکه قضا واجب است، هر عملی اصل اولی واجب است. عرض کردیم چنین روایتی نداریم، آن که هست «اقضى ما فات کما فات» بیاورید، «اقضى ما...» این اشاره به این است که اگر نماز شما به صورت قصر فوت شد، قصر قضایش بکنید؛ به صورت ادا، مثلاً چهار رکعتی فوت شد، چهار رکعتی قضایش بکنید، ولو در سفر باشید. در سفر بودید نمازتان قصر فوت شد، بعد که آمدید به شهر خودتان قصر قضایش بکنید؛ «اقضى ما فات کما فات»، همان طوری که فوت شد قضایش بکنید. اگر فوت شد ظهراً؛ قصر، قضا هم قصر؛ اگر فوت شد تماماً، قضایش هم تماماً.

یکی از حضار: استاد فرض مرحوم نایینی الان مگر در واجب موقت نیست؟ چرا؟ وقت جزئی از واجب است، وقت گذشت خب دیگر این بعد از وقت به عینه همان وقت نیست، یک بخشی از واجبی بود و فوت شد دیگر، یعنی آن واجب بخشی از شرایطش دیگر...

آیت الله مددی: این برای همین که ایشان قضا به امر جدید است؛ خب این ریشه همان بحثی که قضا به امر جدید است. الان می خواهد بگوید کسانی که می گویند قضا به امر جدید نیست حرفشان چیست؟

یکی از حضار: آن‌ها موقت می‌دانند؟

آیت الله مددی: موقت می‌دانند، می‌گویند وقت برای افضل افراد است، یا وقت از قبیل تعدد مطلوب است.

و لذا ان شاء الله عرض می‌کنیم یکی از قواعد مهم پیش مرحوم نایینی که آقای خوئی هم در درس می‌فرمودند چند بار هم شنیدیم چاپ هم شده که اصل در واجبات تعدد مطلوب نیست، وحدت مطلوب است؛ اصل در مستحبات تعدد مطلوب است. یک قاعده‌ای گذاشتند که اصل در واجبات مثلاً اگر واجب قیدی به آن آمد چه وقت، چه غیر وقت؟ «مثل لا صلاة الا بطهور». اینجا وحدت مطلوب است. دو تا مطلوب نیست، یکی خود صلاة، یکی با طهارت بودنش. دو تا مطلوب نیست، یک مطلوب است. و آن صلاة با طهارت است، این وحدت مطلوب مراد است.

اما اگر گفت «علیک بصلاة اللیل ولو رکعتین»، یعنی در باب مستحبات تعدد مطلوب است. دو رکعت هم مطلوب است، چهار رکعت هم مطلوب است، شش رکعت هم مطلوب است، یازده رکعت هم مطلوب است. اصطلاحاً به این می‌گویند تعدد مطلوب. کسی که می‌گوید قضا به امر اول است، تعدد مطلوب فرض کرده است دیگر. یعنی فرض کرده در وقت یک امر دارد، خارج وقت هم همان امر باقی است، باید به این شکل فرض کنیم دیگر.

یکی از حضار: وقت جزء مقوم نماز نیست.

آیت الله مددی: نیست، مقومش نیست. دقت کردید؟ و بقیه قیود.

البته مرحوم نائینی از این راه پیش رفتند. ان شاء الله تعالی من هم عرض می‌کنم. فقط این راه نیست که مرحوم نائینی پیش رفتند. یک راه دیگر نیز است که اصولاً در ماهیت تکلیف بحث است. از این راه وارد نشد مرحوم نائینی. و لذا ما گفتیم که در بحث، به اصطلاح، لسان دلیل را بررسی کردن، یکی هم روح قانون را نگاه می‌کند. این روح قانون مراد این است.

یک مثالی را من سابقاً عرض کردم، باز مرتبه دیگر عرض می‌کنم. مثلاً آقا مشهور شده که اخذ اجرت بر واجبات درست نیست. آن وقت مثال می‌زنند که مثلاً در قرآن دارد «ولا ینبی الشهدا»، شاهد واجب است بر او اقامه شهادت بکند یا برود گوش بکند، استشهاد اگر گرفته شود. حالا اقامه شهادت. از آن طرف هم داریم که «اوفا بالعقود». گفتند «اوفا بالعقود» این حکم را نمی‌گیرد. وقتی شارع به شما گفت بروید واجب است شهادت بدهید، دیگر شما نمی‌توانید به طرف بگویید آقا به من این قدر پول بده تا من بروم شهادت بدهم. ندادید، نمی‌روم. این بحثی است.

عرض کردیم مرحوم آقای خویی، مرحوم آقای ایروانی، استاد ایشان، تمسک کردند به این قاعده که بین این دو دلیل، لسان دلیل، نه حکومت است و نه تخصیص. چرا اوفوا بالعقود را تخصیص می‌زنید؟ اوفوا بالعقود به جای خودش است، آن حکم به جای خودش است. اقامه شهادت، شهادت دادن بر شما واجب است، از آن طرف هم اگر عقد بستید، قرارداد بستید که آقا من شهادت می‌دهم به این شرط که پول به من بدهید، این قدر پول به من بدهید تا من شهادت بدهم. اوفوا بالعقود می‌گیرد.

بین این دو دلیل، ببینید دو تا به این شکل است: «يجب اقامة الشهادة، يجب اداء الشهادة یک»، «يجب الوفاء بالعقود این دو»، دو دلیل. آیا بین این دو دلیل حکومت یا تخصیص وجود دارد؟ وفای به عقد واجب است الا در ادای شهادت. اگر برای ادای شهادت بود دیگر این عقد درست نیست، باطل است. آیا بین این دو لسان دلیل، حکومت یا تخصیص وجود دارد؟ اوفوا بالعقود الا در ادای شهادت، چنین چیزی می‌شود؟ نه. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند، مرحوم آقای ایروانی هم در حاشیه‌ی مکاسب ایشان می‌فرمایند بین این دو دلیل هیچ‌گونه، به اصطلاح، چیزی نیست که نه حکومت است، نه تخصیص. نه، بحث در فقه مطرح شد. این را فرمودند.

خب، انصافاً اگر ما باشیم و طبق قواعد اصولی و این حرف‌هایی که در اصول می‌زنیم که ما چقدر بحث دارد، همین‌طور است. لذا ما آمدیم در آنجا گفتیم که این حکومت و تخصیص، ادبیات قانونی اسمش گذاشتیم. ملاحظه دو دلیل به لحاظ ادبیات قانونی، تعبیر قانونی. تخصیص یک نوع ادبیات قانونی است. «اکرم العلماء لا تکریم فساد العلماء»، این تعبیر ادبیات قانونی است.

اما ملاحظه دو دلیل، دائماً به لحاظ ادبیات قانونی نیست. اینکه فقها در طول زمان گفتند حق ندارد برای ادای شهادت، وقتی شارع فرمود «يجب عليك اداء الشهادة»، پول می‌گیرد، قرارداد ببندد: «من پول می‌گیرم برای اینکه شهادت بدهم».

یک راهش این است که صاحب جواهر رفته. صاحب جواهر اسمی از این روح قانون نیاورده، آن آمده و وجوب را معنا کرده. دقت کنید! اصلاً می‌گوید وقتی می‌گوید «يجب اداء الشهادة»، در وجوب خوابیده مجانیت. «اقم الصلاة»، صلاة بر شما واجب است، در آن خوابیده مجانیت. شما بیایید بگویید آقا، به پدرت بگویید آقا من، مکلف هم باشد، من نماز می‌خوانم، قرارداد می‌بندم هر نمازی مثلاً ۱۰۰ هزار تومان می‌گیرم. «اوفوا بالعقود». خب، «اقم الصلاة» چه ربطی به «اوفوا بالعقود» دارد؟ مرحوم صاحب جواهر از این راه وارد شده. «اقم الصلاة» یعنی مجاناً. هر جا تکلیف آمد، تکلیف در آن خوابیده است. این اسمش را من گذاشتم روح قانون. البته مثل آقای خوئی و دیگران این را نیاوردند. صاحب جواهر این تعبیر را نکرد، این تعبیر بنده است. این توضیح بنده است. خود تعبیر قانون و تفسیر قانون، خودش می‌تواند لسان بین این دو دلیل را روشن بکند. احتیاج به ادبیات قانونی نیست. این بحث قانون لطیفی است. دائماً احتیاج به ادبیات قانون نداریم. خود روح قانون می‌تواند بین دو لسان دلیل را تفسیر بکند.

اگر این مطلب را قبول کردیم، آن دلیلی که می گوید «يجب اداء الشهادة» یعنی مجاناً به تفسیر. دیگر نگوییم تخصیص یا حکومت. دیگر احتیاج به تخصیص و حکومت نداریم. خود روح قانون، «اقم الصلاة» یعنی مجاناً. «آتوا الزكاة» یعنی مجاناً. این بیاید بگویند آقا من به شما زکات می دهم به شرطی که این با همدیگر قرارداد ببندیم اینقدر زکات، یا به من پول بدهید. نه، این در «آتوا الزكاة» نیست. بینشان هم تخصیص نیست. اوفوا بالعقود با اقموا الصلاة بینشان تخصیص نیست. یعنی ببینید دقت کنید، ادبیات قانونی نیست، روح قانون. روح قانون یعنی تفسیر قانون.

و لذا امثال مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی در آن رساله ای که در این جهت نوشته، ایشان رساله دارند اخذ اجرت در آخر مکاسبشان چاپ شده، در رساله شان اشکال می کنند که ما چنین چیزی را در وجوب نمی فهمیم، ببینید در وجوب نخواهیده مجاناً يجب اداء الشهادة، يجب عليك الصلاة درش نخواهیده است.

پس ببینید بحث سر چه می شود؟ بحث سر ادبیات قانونی نیست بحث سر تفسیر قانون است. یک بحثی هست که اصولاً شما در باب واجبات در باب قانون در باب تکلیف چه دارید؟ یک بحثی هست که ما در باب تکلیف فقط بحث داریم زجر داریم چیزی غیر از این نداریم و لذا عرض کردیم مفاد قانون، مفاد تکلیف را ایجاد داعی می دانند، خوب دقت کنید. شما داعی نداشتید بروید آب بیاورید من به شما می گویم آقا بروید آب بیاورید، پدر به او می گوید برو آب بیاور، این ایجاد داعی می کند که اسمش را گذاشتیم غرض ادنی اگر یادتان باشد چند بار اسم بردیم، هدف از قانون بحث است.

و لذا عرض کردیم مرحوم آقای خوانساری مرحوم آقای سید محمد تقی همین سر قضیه ی باران رحمة الله علیه. یک رساله ای دارد یکی از شاگردان ایشان تقریر درس ایشان را در صلاة الجمعة کرده است خدا رحمت کند مرد بزرگواری بود، انصاریان چاپش کرده در شرح احوالات ایشان آن رساله را. اواخر آن جلد احوالات ایشان چاپ شده. آنجا مرحوم، نمی دانم واقعاً ایشان در درس گفتند، من خیلی بعید می دانم التزامش را. مرحوم آقای خوانساری دارد که خطابات شرعی، خطابات قانونی هستند. در آنها بحث و زجر نیست. تعبیر ایشان این است. من تصور می کنم این رساله هم تقریرش را به فارسی نوشته، به عربی ننوشته. تقریر رساله ایشان، صلاة الجمعة شان را به فارسی نوشته که در آنها بحث و زجر نیست، خب این خلاف ارتکاز است یعنی قبولش بسیار مشکل است. نمی دانم حالا ایشان واقعاً هم ملتزم بوده یا به قول معروف «آورده ایراداً لا اعتقاداً».

زیرا بعضی ها مرحوم ابن ادریس می گوید شیخ طوسی این را «آورده ایراداً لا اعتقاداً». لا اعتقاداً، نظر ایشان نیست، همین جوری آورده. روایات را نقل می کند. حالا نمی فهمم مرحوم آقای خوانساری آورده او ایراداً یا اعتقاداً. به هر حال، اما مشهور بین علمای ما مفاد صیغه افعَل، بحث و زجر یا نهی است.

اما یک رأی دیگر هم هست که بالا، ببینید این روح قانون، تفسیر روح قانون. تفسیر قانون، بالاتر از بعث و زجر یک نوع تعلق ذمه هم هست. چون من دیروز هم توضیح دادم در باب تکالیف، سه مرحله قابل تصویر است. فقط بعث و زجر باشد، تکلیف صرف باشد به اصطلاح، اضافه بر او ذمه هم باشد، اضافه بر او تعلق به عین هم باشد. در جایی که تکلیف به اعیان، افعال تعلق می گیرد، دو احتمال بیشتر نیست: یا تکلیف صرف باشد، یا تکلیف و ذمه باشد. این دو احتمال جایی که به اعمال تعلق می گیرد، مثل «اقم الصلاة»، مثل «يجب اداء الشهادة».

اما جایی که به امور مالی تعلق می گیرد، مثل کفارات، مثل زکات، مثل خمس. در این ها سه احتمال است: یک، تکلیف صرف باشد، که نتیجه اش این است که اگر فوت کرد انجام نداد، قضا نمی شود. چون تکلیف صرف است. تکلیف را خود مکلف انجام می دهد، کس دیگری هم نمی تواند انجام بدهد. دو، تکلیف و ذمه باشد. اضافه بر اینکه تکلیف است، در ذمه او هم قرار می گیرد. نماز در ذمه او رفته. نه اینکه فقط بعث به نماز است. این را آقایان علمای ما قبول کردند در حج. اولاً گفتند ظاهر آیه مبارکه این است: «لله علی»، چون ادعا می کنند «لام» و «علی» در لغت عرب برای ذمه هستند اصلاً. «لام» و «علی». «لک علی کذا»، این برای ذمه است.

لذا در باب، اگر در باب «لام» و «علی» آمد، ولو به فعل بخورد ذمه است. چه رسد به مال بخورد دقت کردید؟ «لله علی الناس». یکی هم آن روایت معروف که آن زن خثعمیه به حضرت گفت که اگر پدرم حج بود، برای او واجب است؟ نمی تواند روی ناقه سوار بشود، پیرمرد است ضعیف است خیلی. پیغمبر فرمودند: «أرأیت لو کان علی أییک دین إکنت قاضیته؟» قالت: «نعم»، قال: «فدين الله أحق أن يُقضى». از وجوب حج که تکلیف صرف است، البته حج در آن مسئله مال هم دارد، صرف اموال دارد.

لذا در بعضی روایات ما دارد که شخصی حج برایش واجب شد، نتوانست برود حج، با همان مالی کسی دیگر؛ با همان مال این اشاره به همین است با همان مال کسی دیگری را نایب بفرستند. دقت کردید؟ مباحث حج باشد در جای خودش الان نمی خواهیم متعرض شویم. دقت کردید؟ در مسائل مالی، عین هم احتمالش هست. و لذا زکات به عین مال تعلق می گیرد، خمس به عین مال تعلق می گیرد.

پس در اعمال، دو احتمال هست. این تفسیر قانون است. در اعمال، دو احتمال هست: احتمال راجح که الان در ذهن آقایان است تکلیف صرف است. ذمه را اگر گفتیم، این نتیجه اش چه می شود؟ خارج وقت هم باید قضا بکند. این قضا بالامر اول، یک نکته اش هم این است. این نیست که مرحوم نائینی نوشته. ادامه امر اول، دقت کردید؟ تفسیر قانون. که اصولاً یک روایت واحده داریم ما، در غیر از «إذا حضر وقت الصلاة فأداء فان الصلاة، دين»، تعبیر دین شده. حالا این روایت را هم ما بعد می خوانیم، چون نائینی نیاورده، اصلاً وارد این بحث نشدند. ما جداگانه وارد این بحث می شویم.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۲۰۲۶/۱۰/۲۰ - ۱۴۰۵/۰۷/۲۸

موضوع: خارج اصول فقه -

جلسه: ۲۷

صفحه ۱۳

در حج را قبول کردند آقایان که دین است. نکته اش را هم عرض کردم. در مثل صلاة قبول نکردند. پس یک نکته دیگر هم این است، حالا این را

چون نائینی فرمودند، من یک توضیحی دادم، بقیه اش فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین